

دامنه مفهوم تروریسم در پرتو نظریات امنیتی لیبرالیستی

محمد یکرنگی*

رضا جلوی**

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

چکیده

تروریسم از جمله جرائمی است که در طول یک‌صد سال گذشته دامن گیر بسیاری از کشورها شده است. به دلیل اینکه دولت‌ها در برخورد با این نوع جرائم ملاحظات امنیتی دارند، مفهوم تروریسم با سیاست‌های راهبردی دولت‌ها گره خورده است. پرسش اصلی این تحقیق درباره جایگاه این مفهوم حقوقی در ملاحظات امنیتی دولت‌های لیبرال - دموکرات است. از آنجا که دولت‌های لیبرال - دموکرات در سال‌های پس از جنگ سرد، مفهوم تروریسم را در سطح بین‌المللی بسیار استفاده کرده‌اند، چهارچوب نظری این پژوهش نظریات لیبرالیستی امنیت است. فرض بر این است که این مفهوم وابسته به سیاست‌های دولت همون در سطح بین‌المللی است و با تغییر رویکرد این دولت، ادبیات حقوقی نیز تحت تأثیر قرار گرفته است. جهت آزمودن این فرض، در این تحقیق به روش کیفی تحلیل مضمون، تأثیر رویکردهای لیبرالیستی تدافعی و تهاجمی بر مفهوم تروریسم بررسی شده است. نتیجه‌گیری این تحقیق ناظر بر این است که در راهبرد لیبرالیسم تدافعی، تروریسم، تهدیدی امنیتی علیه ارزش‌های اولیه لیبرالیسم است که باید از طریق اجماع در نهادهای بین‌المللی و سازوکار عدالت کیفری با آن مقابله کرد؛ اما در رویکرد تهاجمی، تروریسم به ابزاری جهت مقابله سخت با دولت‌های جهان غیر لیبرال - دموکرات بدل می‌شود.

واژگان کلیدی

امنیت ملی، تروریسم، رویکرد تدافعی لیبرالیسم، رویکرد تهاجمی لیبرالیسم، نظریات امنیتی لیبرالیستی.

* استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

yekrangi@ut.ac.ir

** کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده

rezajelavi@ut.ac.ir

مستول).

مقدمه

تروریسم پدیده‌ای مدرن و نسبتاً متأخر است که امروزه با اشکال متفاوتی در مناطق مختلف جهان به وقوع می‌پیوندد. با دسترسی بیشتر به ابزار تکنولوژی، شکل ارتکاب این جرائم نیز در دنیای امروز به‌روز شده است. با این حال هنوز در میان صاحب‌نظران حقوق و علوم سیاسی تعریف دقیقی از تروریسم وجود ندارد و تعریف دقیق آن به دلیل راه‌یافتن این مفهوم به ادبیات سیاسی دولت‌ها امری دشوار به نظر می‌آید. یکی از دلایل این دشواری گره‌خوردن این تعریف به منافع دولت‌ها است. یکی از ویژگی‌های مشترک جرائمی که تحت این عنوان قرار می‌گیرند، نداشتن انگیزه شخصی در ارتکاب جرم است. هدفی که در جرائم تروریستی دنبال می‌شود، اختلال در امنیت عمومی است که با انگیزه‌های مختلف سیاسی صورت می‌گیرد.

از آنجاکه نخستین و مهم‌ترین وظیفه دولت مدرن برقراری نظم و امنیت است، ضرورت مقابله با این جرائم نشان‌دهنده کارآمدی دولت در انجام این وظیفه است. سیاست‌گذاری دولت‌ها در این زمینه وابستگی شدیدی به دامنه معنایی امنیت و نحوه برخورد آن‌ها با امور امنیتی دارد. تعریف هر دولتی از دایره امنیت ملی متفاوت است؛ بنابراین اهداف برخی رفتارها ممکن است خارج از تعریف امنیت برای یک دولت تصور شود و آن رفتار را علیه امنیت ملی نداند و چه‌بسا این هدف جهت منافع ملی و ارزش‌های تعریف‌شده از جانب آن دولت باشد. این ارزش‌گذاری متفاوت حتی می‌تواند به اقدام تروریستی قدرت‌ها و توجیه آن رفتار با منافع ملی نیز بینجامد. دولت‌ها نیز چندان تمایلی به ابهام‌زدایی از تعریف منافع ملی ندارند، چراکه مبهم‌بودن این منافع، زمینه توجیه بسیاری از رفتارهای آن‌ها را فراهم می‌آورد.

در طول یک‌صد سال گذشته راه‌یافتن تروریسم به سیاست بین‌الملل و در نتیجه آن به حقوق بین‌الملل تحت‌تأثیر ادبیات دولت‌های لیبرال دموکرات بوده است. این مسئله پس از حادثه ۱۱ سپتامبر شدت و حدت بیشتری به خود گرفته است. به‌همین دلیل ضرورت دارد تا این مفهوم در پرتو نظریه‌های امنیتی لیبرالیستی مطالعه شود تا بتوان به اختلافات ایجادشده و مبانی متفاوتی که برای مقابله با آن وجود داشته است، پی برد. این مسیر به درک مفهوم حقوقی و اختلافات حقوقی نیز کمک شایانی می‌کند. آنچه این پژوهش نیز دنبال می‌کند، جایگاه مفهوم حقوقی تروریسم در مختصات امنیت ملی در نظریات لیبرالیستی امنیت است.

مکتب لیبرالیسم در مطالعات امنیتی براساس ایدئولوژی لیبرالیسم بنا شده است. این مکتب بنا بر ماهیت ایدئولوژیک خود باید بتواند برای حکومت دستورکارهای مشخصی تعیین کند. یکی از مهم‌ترین دستورکارها برای دولت‌های لیبرال نحوه تأمین امنیت بین‌المللی است. لیبرال‌ها در سطح بین‌المللی برخلاف واقع‌گرایان، که مبنای جنگ و بدبینی به تمام دولت‌ها می‌گذارند، به صلح

اصالت می‌دهند. یکی از نظریات امنیتی لیبرالیستی رایج، نظریه صلح دموکراتیک است. در چهارچوب این نظریه برای رسیدن به صلحی دموکراتیک و پایدار باید نظمی جهانی برقرار، و قواعدی برای این نظم تبیین شود. بازیگران بین‌المللی در این چهارچوب باید به آن قواعد تن دهند تا ضمانتی برای پایداری صلح ایجاد شود. در این میان بازیگرانی که به این قواعد تن در ندهند، خطری برای صلح دموکراتیک محسوب می‌شوند. با ترسیم چنین چهارچوبی برای رسیدن به صلح بین‌المللی، جهانی دوقطبی تصویر می‌شود که یک‌سوی آن منطقه صلح و سوی دیگر منطقه جنگ تلقی می‌شود. مسئله امنیت نیز در چهارچوب روابط این دو جهان با یکدیگر تعریف و تبیین می‌شود. در این رهیافت وجود دولت‌های غیرلیبرال که به قواعد بین‌الملل تن ندهند، تهدیدی امنیتی برای صلح محسوب می‌شود و هر قدر که بیشتر از چهارچوب این قواعد خارج شوند، تهدید شدیدتری در نظر گرفته می‌شوند که راهبرد حفظ امنیت نیز برای آن‌ها به نحوی دیگر اجرا می‌شود. راهبرد امنیتی در این شرایط بسته به شدت عدم تبعیت از چهارچوب قواعد، می‌تواند از تشویق و تهدید و تحریم دولت‌های غیرلیبرال شروع شود و تا مداخله در امور داخلی آن‌ها نیز ادامه یابد. به دست آوردن صلح و نحوه دستیابی به آن امری است که بعد هنجاری و تجویزی نظریات لیبرالیستی را عیان می‌کند. بعد هنجاری نظریات لیبرالیستی نمایانگر عدم پذیرش آناارشی در سطح بین‌المللی از سوی آن‌ها نیست؛ بلکه نشان‌دهنده این اعتقاد است که آن‌ها آناارشی را در نظر اول می‌پذیرند و به دنبال سازوکارهای متفاوت برای غلبه بر این محیط آناارشیک اند؛ سازوکارهایی که رسیدن به محیط صلح‌آمیز فارغ از جنگ و مناسب برای همکاری بین دولت‌ها را تسهیل می‌کنند (سلیمی و عبوض‌زاده، ۱۳۹۵: ۱۵۰). در چهارچوب این نظریه، برای دولت‌های لیبرال چهار راهبرد امنیتی برای رسیدن به این محیط صلح‌آمیز و در نتیجه رسیدن به امنیت بین‌المللی پیشنهاد شده است:

«۱. ایجاد ائتلاف میان دولت‌های همفکر و موازنه قوا با غیرهمفکران، ۲. لیبرالیزه کردن غیرلیبرال‌ها با ابزارهای دیپلماتیک و اقتصادی و مطرح کردن لیبرالیسم، ۳. مشروط‌سازی دولت‌های غیرلیبرال با ابزار تشویق و تنبیه، ۴. مداخله در نظام سیاسی دولت‌های غیرلیبرال» (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳: ۱۱۲-۱۱۴).

گزینش هر یک از این رویکردها به معنی نفی رویکرد دیگر نیست؛ اما این راهکارها شامل طیفی از اقدامات برای دولت‌ها است که از رویکردهای تدافعی ائتلاف شروع، و به رویکرد تهاجمی جنگ و مداخله ختم می‌شود؛ اما چنان‌که واضح است رویکرد تهاجمی نافی توجه به ائتلاف نیست. این مقاله درصدد است تا مقابله با تهدید تروریسم را از منظر رویکردهای تدافعی و تهاجمی در نظریه صلح دموکراتیک در دو مبحث جداگانه بررسی کند و به تأثیری که این

رویکردها بر مفهوم تروریسم در حقوق کیفری گذاشته‌اند، بپردازد. فرض این پژوهش بر این است که تعامل سیاستمداران با مفاهیم حقوقی مانند تروریسم، که به‌طور مستقیم متأثر از سیاست‌های امنیتی هستند، بر تعریف حقوقی سایه افکنده است. برای آزمودن این فرض با روش توصیفی - تحلیلی تأثیر این دو رویکرد مطالعه و بررسی شده است.

۱. نقد پیشینه پژوهش

بیشتر تحقیقاتی که حوزه مطالعات تروریسم‌شناسی در زمینه حقوق کیفری صورت گرفته است، به‌رغم کتمان به نقش سیاست‌های راهبردی دولت‌ها در جرم‌انگاری مقابله با تروریسم، خالی از وجه استراتژیک و نحوه تأثیر آن در تعریف حقوقی تروریسم به‌عنوان جرمی علیه امنیت ملی بوده‌اند. عالی‌پور (۱۳۹۲) در مقاله «امنیت ملی و عدالت کیفری»، به تفکیک عدالت کیفری و امنیت ملی پرداخته است. در این مقاله نتیجه‌گیری شده است که پشتیبانی حقوق کیفری از امنیت ملی در گرو مفهوم و گستره آن است؛ بنابراین هرچه دامنه تهدیدات علیه امنیت ملی به‌نحو گسترده‌تری تعریف شود، نقش حقوق کیفری نیز پررنگ‌تر می‌شود. میرمحمد صادقی و قدیری بهرام‌آبادی (۱۳۹۴) در مقاله «نقش و جایگاه سیاست در عدالت کیفری حاکم بر جرائم تروریستی»، به این نتیجه رسیده‌اند که مقامات سیاسی و حکومتی برخی از کشورهای طلاهدار مبارزه با تروریسم با اتخاذ رویکردهای امنیتی در مراحل جرم‌انگاری تروریسم، رسیدگی شکلی و ماهوی و صدور رأی و اجرای آن به مداخله در این جرم پرداخته‌اند و ساختار تفکیک قوا و رویه‌های حقوقی را با توجه بازگرداندن امنیت از دست‌رفته به وسیله تروریست‌ها خدشه‌دار کرده‌اند. در این تحقیق نتیجه‌گیری شده، که این روند به تضعیف و نادیده‌انگاری اصول مسلم حقوق کیفری انجامیده است. مروتی و قربانی شیخ‌نشین و منوری (۱۴۰۱) در مقاله «روند مواجهه آمریکا و روسیه با تروریسم؛ از تقابل تا تعامل»، چنین نتیجه‌گیری کرده‌اند که رویکرد مقابله‌جویانه دولت‌ها نشئت گرفته از هویت و ماهیت آن‌ها و تعبیر آن‌ها از «خود» و «دیگری» است که موجب تفسیر خاص آن‌ها از تروریسم و در نتیجه شناسایی مصادیق متفاوت می‌شود. به همین دلیل است که سیاست‌های ضدتروریسم برای دولت‌های مختلف در مناطقی حساس تر می‌شود که منافی با ارزش‌های حیاتی در نظر دارند.

آقای میلر^۱ (۲۰۱۰) در دو مقاله «ترویج دموکراسی: لیبرالیسم تهاجمی در مقابل بقیه (نظریه‌های روابط بین‌الملل)» و «تبیین تغییرات در راهبرد کلان آمریکا؛ ۱۱ سپتامبر، ظهور لیبرالیسم تهاجمی و جنگ در عراق» تلاش کرده است تا لیبرالیسم تهاجمی را نخله‌ای متفاوت از لیبرالیسم تدافعی در

نظریه‌های ایده آلیستی روابط بین‌الملل تبیین کند. وی در این مقالات سیاست اتخاذ شده از سوی نومحافظه‌کاران آمریکایی را در دوره پس از ۱۱ سپتامبر، راهبردی تهاجمی، و موجب تلاش آنان برای تغییر رژیم در برخی کشورها دانسته است. در نتیجه اتخاذ این راهبرد، سیاست دولت آمریکا در قبال جامعه بین‌المللی تغییر کرده است. ما در این تحقیق به دنبال تبیین تفاوت درک از مفهوم حقوقی تروریسم در نتیجه این تغییرات هستیم.

۲. چهارچوب نظری

برای مطالعه هر تهدیدی اعم از تروریسم در نظریات امنیتی، لازم است تا در ابتدا راهبردهای آن نظریه در قبال تهدید امنیتی روشن شود. به این ترتیب، در ابتدا چهارچوبی تبیین می‌شود که رویکردهای تدافعی و تهاجمی در لیبرالیسم برای مقابله با جهان غیرلیبرال - دموکرات تجویز می‌کنند.

۲-۱. لیبرالیسم تدافعی

هر دو رویکرد لیبرالیستی، لیبرال‌سازی در دولت‌های دیگر را برای رسیدن به هدف صلح و امنیت مناسب می‌دانند؛ اما در ابزارهای تجویزی برای رسیدن به آن افتراق دارند (Miller, 2010 a: 571t). لیبرالیست‌های تدافعی به دنبال گسترش نهادگرایانه و تدریجی لیبرالیسم‌اند (Miller, 2010 a: 573t). دو ایده‌ای که در این رویکرد غالب و مطرح‌اند (افزون بر راهبرد الهام‌بخشی از طریق ائتلاف دموکراسی‌ها) افزایش وابستگی اقتصادی و گسترش عملکرد نهادها بین‌المللی‌اند (Miller, 2010 a: 573). این ایده به نئولیبرالیست‌های نهادگرا نسبت داده شده است که می‌توان با تقویت سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی (نهادها) رفتار دولت‌ها در محیط آنارشیک را مهار کرد و به آن‌ها لگام زد (یزدان‌فام، ۱۳۸۶: ۷۳۳). برای این، نهادها توان فراهم آوردن زمینه برای ایجاد نقش‌آفرینی متقابل دولت‌ها و تشویق همکاری میان آن‌ها را دارند (Nuruzzaman, 2008: 195). بنابراین انتخاب عقلانی دولت‌ها روی آوردن به همکاری از طریق نهادها و رسیدن به منافع می‌شود (یزدان‌فام، ۱۳۸۶: ۷۳۴).

دو دلیل مهم برای کارآمدی نهادها در روابط بین‌الملل ذکر شده است: دلیل نخست این است که این نهادها با ارائه اطلاعاتی که از دولت‌ها به دست آورده‌اند، موجب شفاف‌سازی مسائل در نظر دیگر دولت‌ها می‌شوند. در نتیجه افزایش شفاف‌سازی اعتمادیابی بازیگران بین‌المللی نیز بیشتر می‌شود (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳: ۱۱۸-۱۱۹)؛ دلیل دوم این فرض است که دولت‌ها رسیدن به منافع مطلق را بهتر از به دست‌نیابوردن آن می‌دانند. در این نظریه دولت‌ها همچون کنش‌گرانی ذره‌ای یا اتمی فرض می‌شوند (مشابه فرض واقع‌گرایان) که به دنبال کسب دستاوردهای خود با همکاری

هستند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۶۷-۶۸).

ایده دیگری که در این نظریه پیگیری شده است تشویق و اجبار (با تنبیه) دولت‌ها برای روی آوردن به اقتصاد آزاد است. این سیاست تحت عنوان سیاست درهای باز شناخته می‌شود که در نتیجه تأثیر نظریات اقتصادی میلتن فریدمن و پیروان وی در مکتب شیکاگو پی‌ریزی شده است. براین مبنا در نظر گرفته می‌شود که نهادسازی‌های حاصل از به کار بسته شدن اقتصاد جهانی و در نتیجه وابستگی اقتصادی بیشتر موجب لیبرالیزه شدن دولت‌های غیرلیبرال می‌شود (Heathershaw, 2008: 601). در نظر لیبرال‌ها وابستگی اقتصادی مزیت همکاری را در دولت‌ها نهادینه می‌کند و آن را جایگزین منافع کم و هزینه‌های زیاد جنگ و خصومت می‌کند. پیروزی ایالات متحده در جنگ سرد علیه اتحاد جماهیر شوروی سابق و حذف ایده رقیب کمونیسم به وفاداری خاصی به نهادگرایی در سطح بین‌المللی منجر شد (Miller, 2010 a: 576). سایه این وفاداری را می‌توان در اقدامات و تلاش‌ها برای همکاری بین‌المللی در جهت رسیدن به محیطی دید که برای اعتماد کردن دولت‌ها به یکدیگر مناسب است. نمود افزایش چشمگیر این همکاری‌ها را در دهه نود میلادی در چهارچوب سازمان در تعداد قطعنامه‌های صادر شده از شورای امنیت می‌توان مشاهده کرد. تعداد قطعنامه‌هایی که از ۱۹۸۸ تا ۲۰۰۰ میلادی در چهارچوب شورای امنیت صادر شده، بیش از تمام قطعنامه‌هایی است که در ۴۳ سال قبلی عمر این شورا به تصویب رسیده است.

وودرو ویلسون^۱، بیست و هشتمین رئیس‌جمهور آمریکا، که می‌توان وی را الهام‌بخش سیاست‌های نهادگرایانه دانست، منتقد طبیعت غیردموکراتیک سیاست بین‌الملل بوده است و موازنه قدرت را دلیل جنگ‌های جهانی خانمان‌سوز می‌دانسته است. وی باور داشت که حکومت‌های آزاد یا دموکراتیک مسئول ایجاد نهادهای بین‌المللی حافظ صلح و امنیت‌اند (Nuruzzaman, 2008: 202). ویلسونی‌های حزب دموکرات در آمریکا در دهه نود میلادی ترجیح دادند که با رویکرد لیبرالیسم تدافعی به پروژه‌های دموکراسی‌سازی در جهان شتاب دهند (Nuruzzaman, 2008: 201)، تا با حل کردن دولت‌های تجدیدنظرطلب در محیط بین‌المللی، که در آن لیبرال دموکراسی، ارزشی جهانی پذیرفته شده است، از شدت تهدیدها بر جهان منطقه صلح لیبرال دموکراتیک بکاهند.

توجه به نهادهای بین‌المللی برای گذار دیگر دولت‌ها به سمت دموکراسی در نتیجه غالب شدن رویکرد چندجانبه‌گرایی^۲ برای رسیدن به امنیت است. این رویکرد لزوماً منافی استفاده از ابزار نظامی در همه حالات نیست؛ بلکه به دلیل مقید شدن به ارزش‌های جهانی نهادهای بین‌المللی و

1. Thomas Woodrow Wilson

2. Multi Lateralism

حراست از آن‌ها، این ابزار را برای گسترش دموکراسی تجویز نمی‌کند؛ زیرا یکی از این ارزش‌ها حق تعیین سرنوشت است؛^۱ با وجود این، در این رویکرد، دخالت نظامی برای نقض ارزش‌های هم‌تراز با حق تعیین سرنوشت یا اولی‌تر از آن، همچون نقض اساسی حقوق بشر یا ارتکاب جنایات بین‌المللی توجیه‌پذیر می‌شود. رد پای این نوع از دخالت نظامی را می‌توان در جنگ اول خلیج فارس دید که مداخله ناتو با توجیه حفظ هنجارهای بین‌المللی توسط دولت‌ها صورت گرفت.

۲-۲. لیبرالیسم تهاجمی

در حالی که لیبرالیسم تدافعی صورانه لیبرال‌سازی را پیگیری می‌کند، می‌توان لیبرالیسم تهاجمی را رویکردی دانست که به دنبال تغییرات سریع است. آن‌ها معتقدند که در صورت ضرورت می‌توان از ابزار نظامی نیز برای گسترش جهان صلح دموکراتیک استفاده کرد (Miller, 2010 b: 33). رویکرد تهاجمی علاوه بر اینکه همچون رویکرد تدافعی تغییر نظام اقتصادی دولت‌ها را دنبال می‌کند، فرایند دموکراسی‌سازی با تغییر رژیم را نیز تجویز می‌کند (Miller, 2010 a: 578)؛ بنابراین در این رویکرد، اگر این تغییر فقط با ابزار نظامی حاصل شود، حتی بدون همکاری نهادهای بین‌المللی باید از آن استفاده کرد.

لیبرالیست‌های تهاجمی، مانند واقع‌گرایان، بر توان تأثیرگذاری نهادهای بین‌المللی در عدم حضور رهبری قدرت هژمون تردید دارند؛ بنابراین قیدوبندهای محکم بر قدرت هژمون از جانب نهادها را مایه عقیم‌شدن عمل جمعی و کارآمدی نهادهای بین‌المللی می‌دانند (Miller, 2010 a: 572). دلیل تجویز عملکرد یک‌جانبه از سوی این رویکرد را باید در همین کارآمدی جست‌وجو کرد. رویکرد نومحافظه‌کاران^۲ (نئوکان‌ها) که در اوایل سده بیست‌ویکم با روی کار آمدن چهل‌وسومین رئیس‌جمهور آمریکا، جرج بوش^۳ (۲۰۰۱-۲۰۰۹ م)، به قدرت رسیدند و با رویکرد چندجانبه‌گرایی دولت کلینتون اختلاف داشتند، بر مبنای همین کارآمدی یک‌جانبه‌گرایی بوده است (Miller, 2010 b: 54).

البته برآمدن اختلاف میان رویکرد تدافعی و تهاجمی را که به راه‌حل‌های صلح‌آمیز یا غیرصلح‌آمیز ختم می‌شود، نباید در اواخر سده بیستم میان نئولیبرالیست‌های نهادگرا و نومحافظه‌کاران یک‌جانبه‌گرا دید. این اختلاف سابقه‌ای دیرینه در اندیشمندان لیبرال داشته است

۱. وودرو ویلسون (Woodrow Wilson)، بیست‌وهشتمین رئیس‌جمهور آمریکا، در پاسخ به نیاز به اعزام نیروی نظامی بیان کرد که «من این را یک اصل می‌گیرم که همه مردم حق تعیین شکل حکومت خود را دارند. اگر مردم مکرر یک می‌خواهند جهنم به پا کنند، بگذارید به پا کنند. ما نباید درباره‌اش کاری کنیم» (Hendrickson & Robert, 2005: 15)

2. Newconservates

3. George Walker Bush

که به تقابل دیدگاه تامس پین^۱ (۱۷۳۷-۱۸۰۹ م) و ایمانوئل کانت^۲ (۱۷۲۴-۱۸۰۴ م) بازمی‌گردد. پین برخلاف کانت اعتقاد داشت که بر مبنای پیش‌فرض‌های خوش‌بینانه به طبیعت بشر، «لیبرالیسم انقلابی» باید از زور برای تحمیل دموکراسی و رسیدن به صلح جهانی استفاده کند (Walker, 2008: 465).

نومحافظه‌کارانی که مبلغ اندیشه لیبرالیسم تهاجمی محسوب می‌شوند، به‌رغم توافق بر سر گسترده کردن محدوده منطقه صلح، رویکرد نهادگرایان را نمی‌پذیرند. آن‌ها به‌جای راهکار نهادسازی استفاده مستقیم از قدرت دولت هژمون را برای صلح‌سازی مطلوب می‌دانند. تفاوت اصلی که در دیدگاه آن‌ها با رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی^۳ می‌توان یافت، تأکید بر هنجارسازی دموکراسی خواهانه قدرت برتر است که آن را بهتر از هژمون شدن قدرتی غیردموکراتیک می‌دانند (Miller, 2010 a: 578).

۳. یافته‌های تحقیق

بنا بر نگاه‌های متفاوتی که رویکردهای تدافعی و تهاجمی دارند، راهبردهای متفاوتی برای مقابله با جهان غیرلیبرال - دموکرات تجویز می‌کنند. بر اساس نظریه صلح دموکراتیک، اصلی‌ترین تهدید برای بقا در نظام آنارشیک و مانع اصلی در عبور از آنارشی جهان غیرلیبرال - دموکرات است. بالحاظ این فرض باید گفت که برای دولت‌های جهان لیبرال - دموکراسی هر مسئله امنیتی از قبیل تروریسم در سایه نگاهی که به تهدید جهان غیرلیبرال - دموکرات وجود دارد، معنا می‌یابد؛ بنابراین در ادامه، مفهوم تروریسم در سایه رویکرد متفاوت نظریات لیبرالیستی به جهان متخاصمش بررسی می‌شود.

۳-۱. تروریسم در پرتو رویکرد تدافعی

رویکرد لیبرالیسم تدافعی به این سمت رفته است که با تبلیغ و دفاع بین‌المللی از آرمان‌های ایدئولوژیک لیبرالیسم در سطحی جهانی، می‌توان به‌سوی نهادینه‌سازی آن‌ها در نظامی بین‌المللی حرکت کرد. یکی از مهم‌ترین ارزش‌هایی که در این نهادینه‌سازی نقش پررنگی ایفا کرده، «حقوق بشر» بوده، و ابزار مهمی که در این مسیر از آن بهره گرفته شده، حقوق بین‌الملل بوده

1. Thomas Paine

2. Immanuel Kant

۳. در نگاه واقع‌گرایی تهاجمی اصل بر این است که همه دولت‌ها همواره برای رسیدن به امنیت تا حد جایگاه هژمونیک تلاش می‌کنند و ساختار آنارشیک آن‌ها را به افزایش قدرت نسبت به دیگری وا می‌دارد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳: ۹۲-۸۹).

است. پررنگ شدن این ارزش بین‌المللی تا جایی پیش رفته، که منشأ اثر نهادهای امنیتی لیبرالیستی شده است.

از آنجا که عملکرد نهادهای بین‌المللی در دهه نود میلادی در پرتو تسلط رویکرد نهادگرایی لیبرالیسم تدافعی قابل درک است، باید به مرجعیت امنیت در این رویکرد دقت کرد. بر این اساس رشد مکانیسم‌هایی همچون «عدالت کیفری بین‌المللی» نیز، که زائیده همکاری دولت‌ها است، در پرتو درک مرجعیت امنیت برای دولت‌های لیبرال قابل درک است (Rangelov, 2016: 10-11). تشکیل دادگاه‌های بین‌المللی کیفری یوگسلاوی سابق و رواندا و همچنین تصویب اساسنامه رم در این دهه مؤید عزم جدی بین‌المللی برای نهادینه کردن ارزش‌های لیبرالیستی و امنیتی شدن آن‌ها است.^۱ در این دهه اقدامات زیادی، تهدید علیه صلح و امنیت جهانی قلمداد شد که در واقع نقض اصول اولیه ایدئولوژی لیبرالیسم بوده‌اند. گسترش قلمرو جنایات علیه بشریت نیز در پرتو چنین اجماعی صورت گرفته است.

چرخش حقوق بین‌الملل و عدالت بین‌المللی از تمرکز بر دولت‌ها به سمت توجه به حقوق بشر در همین دهه رخ داده است. یکی از نمونه‌های بارز این چرخش پرونده تادیب در دادگاه بین‌المللی کیفری یوگسلاوی سابق است. دادگاه تجدیدنظر در این پرونده اظهار کرد که «حقوق بین‌الملل به قدر کافی به منافع مشروع دولت‌ها توجه کرده است؛ از این رو باید رفته‌رفته به سمت حمایت از بشریت حرکت کند» (ICTY, October 1995: Para. 97). این در حالی است که یکی از شرایط ضروری احراز جنایت علیه بشریت در دادگاه‌های نورنبرگ و دادگاه‌های محلی، که پس از جنگ جهانی دوم برای محاکمه افسران نازی ترتیب داده شده بود، اثبات رابطه با سیاست دولت بوده است (Rangelov, 2016: 18)؛ اما در پرونده تادیب ضرورت اثبات چنین رابطه‌ای نفی شد و بنابر نظر دادگاه نیروهایی که کنترل دوفاکتوی یک سرزمین را در دست داشتند یا توانایی جابه‌جایی آزاد در یک منطقه را داشتند، امکان مسئولیت آن‌ها در قبال جنایات علیه بشریت در آن منطقه وجود داشت.

تأکید صرف بر عبارت «جمعیت» در اساسنامه رم نیز بیانگر عدم نیاز به شهروندی یا نقش دولت‌ها در تحقق جنایات علیه بشریت است. همچنین ذکر عبارت «دیگر اعمال انسانی که علیه هر جمعیت غیرنظامی انجام می‌شوند» (Rome Statute, 1998: Article 7, Para. 1 (k))

۱. به‌طور کلی سیاست‌های دولت ایالات متحده در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون در این دهه مطابق با این رویکرد بوده است؛ ولی برخی اقدامات آن دولت همچون مخالفت ابتدایی با اساسنامه روم و عدم تصمیم‌گیری در خصوص پیمان کیوتو و در نهایت نرفستادن معاهدات امضا شده در رابطه با این دو امر برای تصویب در مجلس سنا در چهارچوب همین رویکرد لیبرالیسم تدافعی قابل نقد است.

نشان‌دهنده توجه این اساسنامه به ارزش‌های اولیه لیبرالیسم است. بعضی از نویسندگان آن را «ابهام خلاقانه» تعبیر کرده‌اند که دادرسان دیوان در تعیین مصادیق این مفهوم، مجهز به امکان تفسیر قضایی خشونت‌هایی شوند که ممکن است در اساسنامه ذکر نشده باشند (زمانی، فرحی و شهبازی، ۱۳۹۵: ۵۸۲). چنان‌که مشخص است اینجا مسئله نقض حقوق بشر سلاحی در دست دادرسان دیوان است که از اولویت بیشتری در مقایسه با اصل اساسی حقوق جزا، یعنی اصل قانونی‌بودن جرائم و مجازات‌ها، برخوردار شده است.

در این دهه همانند جنایات علیه بشریت، اجماعی جهانی نیز علیه تروریسم شکل گرفت. تلاش‌هایی نیز برای گنجاندن تروریسم در شمار جنایات بین‌المللی قابل تعقیب در دیوان کیفری بین‌المللی صوت گرفت که ماهیت شدیداً سیاسی آن مانع تحقق چنین خواسته‌ای شد (نمایان، ۱۳۹۱: ۲۷۸). در این دوره اجماع جهانی جهت مقابله با تهدیدها علیه ارزش‌های اولیه لیبرالیسم در زمینه نقض حقوق اساسی افراد شکل گرفت و از شامل کردن تروریسم نیز در چنین حیطه‌ای غفلت نشد. البته باید به‌طور کلی توجه داشت که پیشبرد حقوق بشر و توسعه مسئولیت کیفری بین‌المللی در سایه حملات هوایی و نیروهای صلح‌بانی ناتو، به‌عنوان پیمانی امنیتی جمعی، بسط یافته است (Rangelov, 2016: 25).

تعریف‌های تروریسم و جرائم تروریستی را در سطح بین‌المللی باید ذیل این اجماع جهانی جهت دفاع از ارزش‌های لیبرالیستی در دهه نود میلادی تبیین کرد؛ اجماعی که کل حقوق بین‌الملل و رویکرد آن را تحت تأثیر قرار داد. در این دوران مطابق رویکرد نهادگرای مسلط در آن زمان، که الگوی همکاری و هماهنگی برای رسیدن به اجماع جهانی در حوزه‌های توافق‌شده را توصیه می‌کند، پس‌از به نتیجه نرسیدن تلاش‌ها برای بیان تعریفی جامع از تروریسم، تلاش‌هایی برای تفاهم جهت مقابله با هر آنچه درخصوص تروریسم توافق شده بود، انجام شد.

در سال ۱۹۹۶، مجمع عمومی، کمیته‌ای موقتی تشکیل داد تا کنوانسیون برای سرکوب بمب‌گذاری تروریستی تدوین کند. پس‌از کارآمدی این کمیته، ضمن تمدید آن، وظیفه تدوین کنوانسیون‌هایی جدید را درخصوص تروریسم هسته‌ای و کنوانسیون برای ارائه چهارچوبی حقوقی درخصوص مقابله با تروریست‌های بین‌المللی برعهده آن کمیته سپرد (Rostow, 2002: 481).

کنوانسیون‌های تروریسم هسته‌ای و سرکوب تأمین مالی تروریسم ثمره عملکرد این کمیته بود. نام‌بردن صریح از تروریسم، رویکردی مشترک در این کنوانسیون‌ها بود که در کنوانسیون‌های پیشین برای حصول توافق از آن پرهیز می‌شد. همچنین تأکید بر عدم توجیه اقدامات تروریستی به‌دلیل انگیزه سیاسی، مذهبی یا ایدئولوژیک نیز بازتاب تفاهمی جدید در عرصه بین‌المللی بود که در گذشته، به‌دلیل حمایت برخی دولت‌ها از جنبش‌های رهایی‌بخش، از آن اجتناب می‌شد. ثمره این

تفاهم چنین بود که تروریسم اتفاقاً جرمی با انگیزه سیاسی، مذهبی یا ایدئولوژیک شناخته شد. این رویکرد که پس از قطعنامه ۴۹/۶۰ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، مبنایی مورد اجماع در قطعنامه‌های بعدی و کنوانسیون‌های بین‌المللی در خصوص تروریسم شد (Acharya, 2008: 666)، ریشه در رویکرد حقوقی به تروریسم در دولت‌هایی با حقوق کامن‌لا داشت (در خصوص رویکرد مشترک حقوق کامن‌لا به تروریسم، رک: Douglas, 2010: 295-312) که می‌توان آن‌ها را مهد لیبرال دموکراسی شناخت. به این ترتیب دفاع از ارزش‌های اولیه لیبرالیسم عامل اصلی تأثیرگذار در تعریف‌های بین‌المللی از تروریسم بود که در این دهه مطابق رویکرد لیبرالیسم تدافعی صورت می‌گرفت. بر همین اساس باید در نظر داشت مرجع امنیت، که تعریف‌های بین‌المللی بر مبنای آن صورت گرفته است، «حقوق بشر»، ارزشی اولیه در لیبرالیسم است و تعریف‌های تروریسم را در این دوره باید چنان در نظر گرفت که جرائم تروریستی به مثابه جرائمی علیه «حقوق بشریت» ارتکاب یافته است.

۲-۳. تروریسم در پرتو رویکرد تهاجمی

رویکرد تهاجمی لیبرالیستی را می‌توان در پیوند با سیاست‌های دولت بوش در آمریکای پس از ۱۱ سپتامبر جست‌وجو کرد. سیاست «جنگ علیه تروریسم» به دنبال ایده‌آل‌های نظریه صلح لیبرال دموکراتیک مطرح شده است که دموکراسی‌سازی از طریق تغییر رژیم‌های غیرلیبرال را با استفاده از ابزار زور سرلوحه کار خود قرار داده است (Miller, 2010 b: 48). سیاست جنگ علیه ترور سلاحی در اختیار دولت آمریکا قرار می‌داد تا برای پیشبرد این اهداف از بهانه مبارزه با تروریسم استفاده کند. البته کشته شدن ۲۹۰۰ نفر در حمله ۱۱ سپتامبر که خونین‌ترین روز آمریکا پس از پایان جنگ‌های داخلی در سال ۱۸۶۵ بود (Miller, 2010 b: 52)، مشروعیت چنین ابزاری را توجیه می‌کرد. پس از این حمله، بوش در سخنرانی خود در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱ صراحتاً به جامعه بین‌الملل پیغام رساند که «هر ملتی در هر منطقه‌ای باید تصمیم بگیرد که با ما است یا با تروریست‌ها»^۱.

طرح اشاعه دموکراسی و ترویج صلح در جنگ علیه تروریسم در استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ و سخنرانی‌های متعدد بوش بازنمایی شده است. استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ با این جمله شروع شده است: «منازعات بزرگ قرن بیستم میان آزادی و تمامیت‌خواهی با پیروزی چشمگیر نیروهای آزادی‌خواه پایان یافته است... و تنها مدل مناسب برای موفقیت ملی «آزادی، دموکراسی و سرمایه‌گذاری آزاد» است» (US, September 2002). مسئله حمایت همه‌جانبه از نیروهای آزادی‌خواه در سخنرانی بوش در افتتاحیه کاخ سفید پس از دومین پیروزی

1. see:

https://www.washingtonpost.com/wpsrv/nation/specials/attacked/transcripts/bushaddress_092001.html

در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۴ تکرار شده است: «سیاست ایالات متحده حمایت از گسترش جنبش‌های دموکراتیک و نهادهای دموکراتیک در هر ملت و فرهنگی است؛ با این هدف که استبداد در دنیای ما پایان یابد»^۱.

شاید بتوان گفت برجسته‌ترین نکته در استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲، «پیش‌دستی»^۲ است. پیش‌دستی به این منظور استفاده شده تا اقدامات نظامی برای جلوگیری از حمله قریب‌الوقوع دشمن را توجیه کند؛ بنابراین اصل ضرورت و تناسب درمقابل تهدید که یکی از اصول اولیه دفاع مشروع در حقوق بین‌الملل به شمار می‌آید (ضیائی بیگدلی، ۱۳۹۸: ۴۹۳). در این استراتژی نظامی نقض شده است. این استراتژی به منظور مقابله با تروریسم در جنگ علیه تروریسم استفاده شد و کاندولیزا رایس^۳، وزیر امور خارجه وقت آمریکا، در باب تفاوت استراتژی دولت بوش و دولت پیشین آن گفته است: «کلینتون به دنبال استرداد تروریست‌ها از افغانستان به آمریکا برای محاکمه بود در حالیکه دولت بوش پنتاگون را برای عملیات نظامی به افغانستان فرستاده است» (Badey, 2006: 309).

جنگ علیه تروریسم دو مسئله اساسی دیگر را که در جنگ‌های کلاسیک مشخص بود، مبهم می‌گذاشت؛ موقعیت زمانی و مکانی مشخص در جنگ (میرمحمد صادقی و قدیری بهرام‌آبادی، ۱۳۹۴: ۳۲) پایانی برای جنگ با تروریسم نمی‌توان تصویر کرد. جنگ علیه تروریسم تمام نمی‌شود تا این که هر گروه تروریستی در هر کجای دنیا که یافت شود متوقف و نابود شود. همچنین این استراتژی نظامی جغرافیای معنی را هدف قرار نمی‌دهد، چنان که هر سرزمینی می‌تواند در هر کجای دنیا هدف آن باشد^۴ درحالی که این مسئله ناقض اصل حاکمیت دولت‌ها است. بنا به این توضیحات می‌توان به رویکرد لیبرالیسم تهاجمی به حقوق بین‌الملل، که بخشی از آن برساخته نهادهای بین‌المللی است، پی برد.

بنا به توضیحاتی که داده شد، می‌توان نتیجه گرفت که در این رویکرد، «جنگ علیه تروریسم» ابزاری برای تمیز دوست و دشمن در سطح بین‌المللی بود و این امر، سیاست مسلط دولت همزمن در عرصه بین‌المللی برای مقابله با جهان غیر لیبرال دموکرات شد. نتیجه اتخاذ چنین رویکردی اثر خود را در سطح ملی نیز برجا گذاشت. نگاه سخت‌گیرانه به جرائم تروریستی و در اثر آن محدود کردن حقوق بنیادین افراد جهت مقابله با تروریسم (یزدیان جعفری، ۱۳۹۵: ۷۳) از تأثیرات

1. see: <https://georgewbush-whitehouse.archives.gov/news/inaugural-address.html>

2. Preemption

3. Condoleezza Rice

۴. چنان‌که جنگ با افغانستان به بهانه عدم تحویل اسامه بن لادن و پناه‌دادن به وی راه افتاد؛ اما وی نهایتاً در پاکستان پیدا شد.

جانبی این رویکرد بود. همین مسئله مایه تعارض میان سیاست تعیین شده از جانب دولت و اهداف تشکیل دولت حداقلی در جهان لیبرال دموکراسی شد؛ برای نمونه با فاصله‌ای اندک از وقایع ۱۱ سپتامبر قانون میهن‌پرستی آمریکا (US, September 2001) تصویب شد که در پی آن، صلاحیت‌های گسترده و بی‌سابقه‌ای برای آژانس‌های امنیتی آمریکا به دلیل مقابله با تروریسم فراهم شد (Frag, 2020: 330).

در رویکرد تهاجمی، حقوق به‌جای آنکه ابزار اعمال اجماع‌سازی‌ها شود، به ابزاری برای پیاده‌سازی اقدامات اضطراری در تقابل با دشمن بدل می‌شود. در این صورت دیگر متهمان به تروریسم نه شهروند بلکه دشمن خطاب می‌شوند که به جای اصلاح آن‌ها از طریق نظام قضایی باید با آن‌ها جنگید تا حذف شوند. این جنگ نیز براساس حق مشروع شهروندان در برخورداری از امنیت مشروعیت یافته است (یزدیان جعفری، ۱۳۹۵: ۷۳). پارادایم جنگ، جزم‌گرایی حقوقی - اخلاقی مسلط در حقوق کیفری را که براساس تعریف جرم، مسئولیت کیفری و مجازات مجرم بنا شده است، برهم می‌زند و نگرشی عملگرا مبتنی بر مفهوم حالت خطرناک را جایگزین آن می‌کند (میرمحمد صادقی و قدیری بهرام‌آبادی، ۱۳۹۴: ۳۲)؛ حالت خطرناکی که باید برای خنثی‌سازی آن اقدامات عاجل انجام شود.

سیاست پیش‌دستی، که به‌عنوان ابزاری برای دفاع مشروع در حقوق بین‌الملل از این رویکرد برآمده، در حقوق داخلی لیبرال دموکراسی‌ها نیز اثر گذاشته است. راه‌حل دشمن‌انگاری لیبرالیست‌های تهاجمی، اعتبار اصول اولیه حقوقی را به خطر انداخته است. دادرسی افتراقی برای متهمان به تروریسم در دادگاه‌های نظامی که به‌طور مستقیم در آمریکا با فرمان بوش و در پی آن اجازه کنگره برگزار شد، اصل تفکیک قوا را به هم ریخته است (میرمحمد صادقی و قدیری بهرام‌آبادی، ۱۳۹۴: ۲۵). این دادگاه‌های نظامی ملزم به رعایت برخی اصول اولیه حقوق متهم هم نبوده‌اند (Frag, 2020: 330). یکی از موارد بارزی که به‌عنوان اختلال در اصل تفکیک قوا قابل توجه است، امکان معرفی و اعلام گروه‌های تروریستی از جانب وزارت خارجه آمریکا است. نخستین بار بنابه ماده ۲۱۷ قانون مهاجرت و تابعیت آمریکا ۳۷ گروه تحت عنوان گروه‌های تروریستی شناخته شدند (میرمحمد صادقی و قدیری بهرام‌آبادی، ۱۳۹۴: ۲۷). قضازدایی از فرایند مبارزه با تروریسم و ورود آن به عرصه اجرایی و تمرکز بر گروه‌های خاص به‌جای عمل افراد روند تکامل دشمن‌انگاری را نشان می‌دهد.

دشمن‌انگاری تروریسم علاوه بر تأثیرگذاری در حقوق داخلی دولت ایالات متحده آثار خود را در حقوق بین‌الملل بر جای گذاشت. نومحافظه‌کاران ابزار نهادهای بین‌المللی را وقتی اثرگذار می‌دیدند که در راهکار تمییز دوست از دشمن مؤثر واقع شوند. پس از ۱۱ سپتامبر دو قطعنامه

۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ شورای امنیت در فاصله‌ای اندک صادر، و راهبردی درخصوص تروریسم در پیش گرفته شد که برخلاف مسیر پیشین برای به‌اجماع‌رسیدن در سطح بین‌المللی بود و تاحدی رشته‌های سابق را پنبه می‌کرد. باشناسایی حق دفاع مشروع در این قطعنامه‌ها عملاً ماهیت تروریسم در حقوق بین‌الملل از جرم به جنگ تغییر یافت (Acharya, 2008: 669) و شعار سیاسی «جنگ علیه تروریسم» به واسطه این قطعنامه جامه‌ای حقوقی به تن کرد تا لفظ جنگ اینجا ماهیتی حقوقی بیابد.

بدین ترتیب همراهی و اجماع برای رسیدن به تعریف واحد با همکاری سازمان‌های بین‌المللی جای خود را به اعلام همراهی در سیاست «جنگ علیه تروریسم» داد و آنچه ضرورت یافت، صرف شناسایی حقوقی تروریسم بود. براساس چنین رویکردی قطعنامه ۱۳۷۳ دولت‌ها را ملزم کرد تا گزارش اقدامات انجام‌شده برای تعریف تروریسم را در سطح ملی به کمیته‌ای که به واسطه آن قطعنامه مأمور بررسی این اقدامات شده بود، بدهند (Rostow, 2002: 482). علاوه‌بر عدم تلاش برای رسیدن به تعریف واحد این مسیر زمینه مناسبی برای دولت‌ها فراهم ساخت تا به سرکوب مخالفان خود ذیل عنوان تروریسم پردازند. البته از نگاه امنیتی لیبرالیستی رویکرد این قطعنامه‌ها قابل نقد است؛ زیرا به‌جای تحکیم روابط در جهان صلح، به برخی دولت‌های متحد با جهان لیبرال دموکراسی امکان خروج از آن را داد.

نتیجه‌گیری

برخلاف نظر واقع‌گرایان که قدرت بیشتر را دلیل بر حصول امنیت بیشتر می‌دانند، نظریات امنیتی لیبرالیستی تنها در موقعیت رسیدن به صلح در عرصه بین‌المللی امنیت را برای دولت‌ها ممکن می‌دانند. نظریه صلح دموکراتیک براساس آرمان رسیدن به صلح در ایدئولوژی لیبرالیسم مطرح شده است. پیش‌فرض این نظریه، صلح دائمی میان دولت‌های لیبرال دموکرات و روابط خصمانه آن‌ها با دیگر دولت‌های غیرلیبرال دموکرات است. به‌این ترتیب جهان دولت‌های لیبرال دموکرات را می‌توان جهان صلح و جهان غیر از آن را جهان شر در نظر گرفت. دو رویکرد لیبرالیسم تدافعی و تهاجمی در چهارچوب این نظریه برای دولت‌های لیبرال دموکرات الگوی رفتاری متفاوتی را برای نحوه تعامل با این دو جهان مطرح کرده‌اند.

لیبرالیسم تدافعی، اجماع‌سازی در سطح بین‌المللی را با رویکرد نهادگرایی تجویز می‌کند. نهادگرایی می‌تواند شفافیت را برای همکاری میان دولت‌ها فراهم کند و از طریق تعامل مثبت دولت‌های لیبرال دموکرات دیگر دولت‌ها به سمت جهان صلح و حل‌شدن در آن سوق داده شوند. در این مسیر تلاش می‌شود تا اصول اولیه لیبرالیسم از طریق نهادهای بین‌المللی میان دولت‌ها

نهادینه‌سازی شوند. بدین ترتیب پس از اجماع‌سازی بین‌المللی، این اصول را نهادهایی که مورد حمایت دولت‌های لیبرال دموکرات‌اند، امنیتی می‌کنند؛ زیرا مایه اجماع بین‌المللی و در نتیجه صلح بین‌المللی هستند. به‌طور واضح «حقوق بشر» ارزشی اولیه در جهان لیبرالیستی است که این نهادها آن را امنیتی می‌کنند و مرجع صلح بین‌المللی می‌سازند. به این دلیل نقض فاحش آن با مکانیسم‌های نهادهای بین‌المللی از جمله عدالت کیفری بین‌المللی باید پاسخ داده شود. فصل هفتم منشور ملل متحد سازوکاری است که به همین دلیل مورد حمایت دولت‌های لیبرال دموکرات قرار گرفت تا صلح بین‌المللی را فراهم کند. تروریسم نیز در پرتو این رویکرد از آنجا که ناقض اساسی ارزش‌های اولیه لیبرالیسم کلاسیک است، به‌عنوان جرمی علیه حقوق انسان‌ها تبیین می‌شود که از طریق اجماع‌سازی در سایه نهادهای بین‌المللی باید به تعریف و مقابله با آن پرداخت. راهکارهای مقابله با تروریسم در دهه ۹۰ میلادی در پرتو این رویکرد تبیین می‌شود.

لیبرالیسم تهاجمی با درک اشمیتی از امر سیاسی رویکرد متفاوتی را تجویز می‌کند. رویکرد تهاجمی مقابله با دولت‌های جهان‌شیر را به رهبری دولت هژمون در سطح بین‌المللی، با همکاری یا بدون همکاری دیگر دولت‌ها مطلوب می‌داند. این مقابله تا حد تغییر رژیم حکومتی در این دولت‌ها باید ادامه یابد و اگر جز با جنگ امکان رسیدن به آن فراهم نباشد، جنگ نیز ضرورت می‌یابد. به دلیل بی‌توجهی این رویکرد به نهادهای بین‌المللی، حقوق بین‌الملل نیز که بخش مهمی از آن در سایه این نهادها توسعه یافته است، صرفاً به ابزاری منفعل برای مقابله با دولت‌های غیرلیبرال کاسته می‌شود؛ نه ابزاری فعال برای اجماع‌سازی. براساس همین رویکرد، عملکرد دولت ایالات متحده پس از واقعه ۱۱ سپتامبر قابل توضیح می‌شود. در این دوران تروریسم از پارادایم جرم به پارادایم جنگ تغییر مسیر داد و تروریست‌ها، به‌عنوان دشمن، مجرم شناخته شدند. این مسئله موجب شد تا در سطح بین‌المللی نیز دولت‌ها برای همراهی با دولت هژمون از فرصت استفاده کنند و در سایه عدم تلاش از جانب نهادها برای حرکت به سمت تعریف واحد تروریسم مطابق رویکرد دشمن‌مدار در جهت سرکوب مخالفان خود گام بردارند. این امر حتی فرصت فاصله گرفتن برخی از دولت‌های متحد که پتانسیل جدا شدن از جهان صلح را داشتند، فراهم ساخت. به این ترتیب غلبه رویکرد تهاجمی در اوایل سده بیست و یکم میلادی موجب شد تا تروریسم از مسیر تعریف در حقوق بین‌الملل خارج، و به ابزاری برای تمییز دوست و دشمن برای دولت‌های لیبرال دموکرات بدل شود. همین مسئله موجب سخت‌تر شدن گره تعریف حقوقی برای این مفهوم در دنیای امروز و آینده شده است و به دلیل نهادینه شدن این باور و استفاده ابزاری از آن چشم‌انداز روشنی برای گذار از درک تروریسم و رسیدن به تعریف جامع و مانع حقوقی دیده نمی‌شود.

کتابنامه

زمانی، سید قاسم؛ فرحی، حسین؛ و شهبازی، آرامش (۱۳۹۵). تحریم بیک‌جانبه علیه ایران از منظر حقوق بین‌الملل کیفری: جنایت علیه بشریت؟. *پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی*، شماره ۷. بازیابی شده از:

https://jcl.ac.ir/article_41787.html

سلیمی، حسین؛ و عیوض‌زاده، حسن (۱۳۹۵). مبانی نظری تداوم ناتو پس از جنگ سرد. *مطالعات روابط بین‌الملل*، شماره ۳۵، سال نهم. بازیابی شده از:

<https://sanad.iau.ir/Journal/prb/Article/1066557>

ضیائی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۹۸). حقوق بین‌الملل عمومی. تهران: گنج دانش.
عالی‌پور (۱۳۹۲). امنیت ملی و عدالت کیفری. *مطالعات راهبردی*، شماره ۶۱.
عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۳). *نظریه‌های امنیت*. تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

مروتی، لیلا؛ قربانی شیخ‌نشین، ارسلان؛ و منوری، سید علی (۱۴۰۱). روند مواجهه آمریکا و روسیه با تروریسم؛ از تقابل تا عمل. *فصلنامه سیاست جهانی*، دوره ۱۱، شماره ۴. بازیابی شده از:

<https://doi.org/10.22124/wp.2023.23585.3119>

میرمحمد صادقی، حسین؛ و قدیری بهرام‌آبادی، رشید (۱۳۹۴). نقش و جایگاه سیاست در عدالت کیفری حاکم بر جرائم تروریستی. *پژوهش حقوق کیفری*، شماره ۱۳، سال چهارم. بازیابی شده از:

<https://doi.org/10.22054/jclr.2016.2396>

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: سمت.
نمایان، پیمان (۱۳۹۱). حقوق بین‌الملل کیفری (چالش‌ها، هنجارها و راهبردهای مبارزه با تروریسم). تهران: مجد.

یزدیان جعفری، جعفر (۱۳۹۵). تقابل امنیت فردی و ملی در جرائم علیه امنیت. *فصلنامه پژوهش حقوق کیفری*، شماره ۱۴، سال چهارم. بازیابی شده از:

<https://doi.org/10.22054/jclr.2016.3954>

یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۶). دگرگونی در نظریه‌ها و مفهوم امنیت بین‌الملل. *فصلنامه مطالعات راهبردی*، دوره ۱۰، شماره ۳۸. بازیابی شده از:

https://quarterly.risstudies.org/article_1052.html

Badey, Thomas J (2006). US counter-terrorism: Change in approach, continuity in policy. *Contemporary Security Policy*, Vol. 27, No. 2. Available at: <https://doi.org/10.1080/13523260600821491>

Acharya, D. Upendra. (2008). War on Terror or Terror Wars: The Problem

- in Defining Terrorism. *Denv. J. Int'l L. & Pol'y*, Vol. 37, No 4. Available at: <https://digitalcommons.du.edu/djilp/vol37/iss4/7/>
- Douglas, Roger (2010). Must terrorists act for a cause? The motivational requirement in definitions of terrorism in the United Kingdom, Canada, New Zealand and Australia. *Commonwealth Law Bulletin*, Vol. 36, No. 2. Available at: <https://doi.org/10.1080/03050718.2010.481400>
- Farag, Wael Zakaria (2020). American security strategy towards terrorism after September 11 attacks. *Review of Economics and Political Science*, Vol. 5, No. 4. Available at: <https://doi.org/10.1108/REPS-10-2018-0010>
- Heathershaw, John (2008). Unpacking the liberal peace: The dividing and merging of peacebuilding discourses. *Millennium*, Vol. 36, No. 3. Available at: <https://doi.org/10.1177/03058298080360031101>
- Hendrickson, David C; & Robert W, Tucker (2005). The freedom crusade. *The National Interest*, Vol. 81, No. 1. Available at: <https://www.jstor.org/stable/42897567>
- Miller , Benjamin (2010 a). Democracy promotion: Offensive liberalism versus the rest (of IR theory). *Millennium*, Vol. 38, No. 3. Available at: <https://doi.org/10.1177/0305829810366475>
- Miller , Benjamin (2010 b). Explaining changes in US grand strategy: 9/11, the rise of offensive liberalism, and the war in Iraq. *Security Studies*, Vol. 19, No. 1. Available at: <https://doi.org/10.1080/09636410903546426>
- Nuruzzaman, Mohammed (2008). Liberal institutionalism and international cooperation after 11 September 2001. *International Studies*, Vol. 45, No. 3. Available at: <https://doi.org/10.1177/002088170904500302>
- Rangelov, Iavor (2016). Justice as a security strategy? International justice and the liberal peace in the Balkans." *Journal of Conflict and Security Law*, Vol. 21, No. 1. Available at: <https://doi.org/10.1093/jcsl/krv017>
- Rostow, Nicholas (2002). Before and after: The changed UN response to terrorism since September 11th. *Cornell Int'l LJ*, Vol. 35, No. 3. Available at: <https://scholarship.law.cornell.edu/cilj/vol35/iss3/3/>
- Turner, Mandy (2006). Building Democracacy in Palestine: Liberal Peace Theory and The Election of Hamas, *Democratization*, Vol. 13, No. 5. Available at: <https://doi.org/10.1080/13510340601010628>
- Walker, Thomas C (2008). Two faces of liberalism: Kant, Paine, and the question of intervention. *International Studies Quarterly*, Vol. 52, No. 3. Available at: <https://doi.org/10.1111/j.1468-2478.2008.00510.x>

Web Sources

- https://www.washingtonpost.com/wpsrv/nation/specials/attacked/transcripts/bushaddress_092001.html
- <https://georgewbush-whitehouse.archives.gov/news/inaugural-address.html>

Other Sources

ICTY, 2 October 1995, Prosecutor v Tadic' (Judgment) IT-94-I. Available at: <https://www.icty.org/en/sid/7227>

Rome Statute of The International Criminal Court, , 17 July 1998. Available at: https://legal.un.org/icc/statute/99_corr/cstatute.htm

US, Patriot act, September 2001.

US, National Security Strategy, September 2002. Available at: <https://georgewbush-whitehouse.archives.gov/nsc/nss/2002/>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی